

بگذار برایت لایبی بگویم

نویسنده

مژگان علومی دودران

سرشناسه : علمی دودران، مژگان، ۱۳۶۳-
 olumi doudaran , mozhgan
 عنوان و نام : بگذار برایت لالایی بگویم/ نویسنده مژگان علومی دودران.
 پدیدآور
 مشخصات نشر : تهران: انتشارات عینک، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهری : ۱۳۹ ص: ۱۱ × ۱۷ س.م.
 شابک : 978-600-98479-2-1
 وضعیت فهرست : فیپا
 نویسی
 موضوع : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : Persian fiction -- 20th century
 رده بندی کنفره : PT ۸۳۵ / ۱۳۹۷۹ ب ۸
 رده بندی دیویی : ۸۳ / ۲۶
 شماره کتابشناسی : ۴۳۵۵۲۸
 ملی

نام کتاب : بگذار برایت لالایی بگویم

نویسنده : مژگان علومی دودران

نوبت چاپ : اول ، سال اول

انتشارات : نشر عینک ، پاییز ۹۷

شابک : 978-600-98479-2-1

تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

اگر یک روز کسی از من درباره بزرگترین آرزویم سوال کند جواب سریعی برایش نخواهم داشت اما، قطعاً قدیمی‌ترین آرزوی زندگی‌ام نوشتن داستان بوده و هست. از زمانی که به‌خاطر دارم نویسندگی همیشه برایم مقدس بوده است. وقتی بچه‌سال بودم، روی تنها پله مرمر مقابل خانه‌مان می‌نشستم و برای هم‌سنگ‌ها "هایم داستان می‌گفتم. اغلب داستان‌هایم من‌درآوردی و ترسناک بودند و هیچ ساختار درست، هدف مشخص، پیام اخلاقی یا پایانی مشخص نداشت. زمانی بود که تلویزیون فیلم‌های ترسناک ژاپنی پخش می‌کرد. فیلم‌های کوتاهی می‌دیدم که در آن‌ها پنج‌تایشان می‌شد یک فیلم و یک داستان‌گو داشت که خودش هم مانند داستان‌هایش مرموز و هراس‌آور بود. مشخصاً یک داستان‌گوی کوچه و خیابانی بودم که بیش از هر چیز، ترساندن دوستانم و میزان وحشت ایجادشده را معیاری برای وفقیتم در داستان‌گویی لحاظ می‌کردم.

آن موقع خودم هم نمی‌دانستم که با تکرار این مرحله‌های بعد از ظهرانه، و این داستان‌سرایی‌های ابتدایی دارم چه بلایی سر خودم می‌آورم. فکر می‌کنم سابقه عشق بین من و داستان به همان روزها بر گردد. رمان‌هایم نیست که یک‌روز، خیلی جدی نشسته و فکر کرده باشم که فرار است وقت بزرگ شدم نویسنده بشوم. مثل آنکه هیچ وقت جدی نشسته باشم تا به خودم بگویم، من یک انسان هستم و مشخصات انسان امروزی را برای خودم بشمارم. گویا همیشه داستان‌گو بوده باشم و این فکر چنان در وجودم لانه داشته باشد که نیازی نبینم که آن را به خودم یادآور شوم.

سرانجام زمانی شروع به نوشتن کردم. دوازده سال بیشتر نداشتیم. بدون آنکه بدانم که حرفی که می‌زنم چه معنایی دارد، فن‌فیکشن نویس بودم. داستان‌های

مورد علاقه‌ام را تغییر می‌دادم، اشخاص جدیدی واردشان می‌کردم. پایانشان را به‌سوی دیگری می‌کشاندم یا اشخاصی را از داستان حذف می‌کردم. رفته‌رفته دلم نخواست داستان‌ها را تغییر بدهم. دلم داستانی مطابق سلیقه خودم می‌خواست. دوست داشتم هیچ نخ و دکمه‌ای نباشد که خودم جابه‌جایش بدوخته باشم. وقتی شروع به نوشتن کردم، ترس از نوشتن دوباره به سراغم آمد. انگار هیچ آشنایی قبلی بین من و قلم و کاغذ نبوده باشد. نوشتم، دور انداختم. گریه کردم، امیدوار شدم. اتفاق‌های زیادی در فاصله اولین نوشته و آخرشان برای افتاد اما بالاخره یک روز رسید که گفتم: تمام شد!

کتابی که من می‌نویسم، نتیجه سال‌های سال عشق‌ورزی من به دنیای ادبیات و تاثیر این تجربه بر روی دنیای ذهنی شخصی من است. به عنوان یک مخاطب آن را دوست دارم. امیدوارم شما هم دوستش داشته باشید و از خواندن آن لذت ببرید.